



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

عطار روح بود و سنایی دو چشم او

ما در پی سنایی و عطار آمدیم

سنایی، عطار و مولوی از قله‌های شعر عرفانی فارسی به شمار می‌روند که سنایی آغازگر، عطار میانجی و مولوی اوج شعر عرفانی است. عطار سالک فکرت است و اساس فکر سالک فکرت این است که تن را به جان و جان را به جانان تبدیل کند و باید در دریای جان غوطه ور شد تا به جانان رسید. عطار آثار گرانسنگی چون تذکره الاولیا، اسرارنامه، الهی‌نامه، منطق الطیر و مصیبت‌نامه دارد. کتاب ماه ادبیات و فلسفه

نشستی را درباره سلوک عطار با تبیین و تحلیل دو اثر مهم او «منطق الطیر» و «مصیبت‌نامه» با حضور دکتر سهیلا صارمی، دکتر غلامحسین ابراهیمی دینانی و دکتر احمد خاتمی برگزار کرده است که حاصل این نشست در اختیار شماست.

■ **سهیلا صارمی:** عطار شاعری است درد آشنا و بل دردمند، و این دردمندی در تمام آثارش هویداست: هم در تذکره الاولیاء که ذکر بزرگان و اولیاءالله است، هم در مثنوی‌ها که روی سخن با عوام دارد، و هم در دیوانش که روی سخن با خواص دارد و در آنجا گرم‌روتر و



نبوده است؛ چنانکه تعداد زیادی از وزیران و قاضیان و سران مُلک به تیغ اسماعیلیه از پای درمی آیند. فشار نظام زمین داری و مالیات سنگینی که برگردۀ مردم بسته شده و رنج و فقر روزافزون مردم، بیانگر تلخی این دوران است که در زمان سنجر، به ویژه در پایان عهد وی، با سرعت بیشتری رو به زوال می گذارد. سنجر که شصت سال بر ایران حکومت کرده و سلطان سلاطین نام گرفته است، این سرزمین را دچار جنگ های خانمان برانداز می کند. صرف نظر از جنگ های داخلی و جنگ های قدرت که در بین سران مملکت بر سر حیفة دنیا در گرفته بود، جنگ های دیگری هم این سرزمین را رو به فساد و تباهی می برد. از جمله تبرد با

بی پروا تر است و بیشتر حقیقت درونی خودش را عریان می کند. درد با تار و پود وجود او درآمیخته است. عطار معاصر سلجوقیان و خوارزمشاهیان است. دوران سلجوقیان را از اواخر عهد سنجر درک می کند و این زمانی است که عصر طلایی حکومت سلجوقی به پایان رسیده و دوران فقر و درماندگی مردم آغاز شده است و البته در همان دوران طلایی هم جای بحث است. بسیاری از تاریخ نگاران در این مورد قضاوت های دیگری کرده اند. وجود اسماعیلیه و قتل هایی که در آن دوران صورت می گرفته، می تواند دلیلی باشد بر اینکه در آن روزگاران امن و آسایشی که برخی از تاریخ نگاران خارجی نوشته اند، حکمفرما

ختایان است که سبدر در آن شکست می خورد و حتی همسرش ترکان خاتون حریف مجلس بزم گورخان می شود. در جنگ با غزان که مردم دردناکترین دوران زندگی خود را تجربه می کنند شکست فاحشی می خورد و فقر و فساد و قحطی دامن ملک را می گیرد. فرقه اسماعیلیه هم هر چند از آن اهداف اولیه خود بازگشته و در خدمت سران مملکت و خاندان زر و زور درآمده بودند، به وخامت اوضاع می افزودند. دوران خوارزمشاهی نیز که عطار آن را درک کرده، به از این نبود. در این دوران نظام مالیاتی سنگین همچنان برگردۀ مردم سنگینی می کند، فقر روزافزون، جهل و فساد دامنگیر همگان است و عیاشی ها و خوشباشی های سران و زمینداران بزرگ، مملکت را به زوال و نابودی کشیده است. در این دوران سلطان محمد خوارزمشاه که گاهی به خلیفه دندان نشان می دهد و غالباً دچار جنگ های داخلی است، گرفتار سه جنگ عمده می شود. از جمله جنگی که با ختایان می کند در حقیقت سد عظیمی در برابر قوم مغول به شمار می روند و اینها را از بین می برد و بعد با بی تدبیری باعث می شود که سیل جرار مغول، با نظام اقتصادی - اجتماعی عقب مانده، به این دیار سرازیر شود و آنچه نباید، بشود. در هجوم مغول هم، مانند زمانی که غزان حمله کردند، نیشابور گرفتار فقر و قحطی، و با خاک یکسان می شود و همین طور دیگر شهرهای خراسان. منتها من روی نیشابور تکیه می کنم چون خاستگاه عطار بوده است. ما خبر نداریم که در این دوران سیاه چه بر سر عطار آمد. برخی معتقدند که در حمله مغول به شهادت رسید.

عطار اهل حق است و چون اهل حق است، اهل درد است و کسی که اهل درد است، درد خلق را هم دارد. بنابراین در جای جای آثارش، به ویژه در مثنوی ها، روی سخن با مردمان دارد و رد پای زندگی مردمان گونه گون را در آثارش می شود یافت. به ویژه که او در داروخانه کار می کرده: هم به طبابت اشتغال داشته، هم داروسازی و هم داروفروشی؛ و بنابراین انواع و اقسام مردمان را در داروخانه می دیده و از درد و رنج آنها مطلع می شده است. عطار در آثارش طبقات گوناگون جامعه را نشان می دهد - اگر اصطلاح طبقه را به کار می برم، صرفاً صوری است و منظورم تقسیم بندی جامعه شناختی نیست. طبقه فرادست: پادشاهان، وزیران، بازاریان که بسیار از آنها نفرت دارد و معتقد است که آنها پلیزند و بازار جای پلیدی ها است. فقیهان، خطیبان، زاهدان، قاضیان، و کیلان، محتسبان و کلاً تمام دیوانیان را در آثارش تا جایی که شعر به او مجال می دهد با نحوه گفتار و رفتار و گاهی نحوه لباس پوشیدن، نشان می دهد و غالباً افراد فرودست جامعه را در مقابل اینها قرار می دهد: گاهی خارکنان، خست زنان یا گازران را بر سر راه اینها می گذارد؛ گاهی دیوانگان را که عرصه جادگانه ای دارند و کار عظیمی کرده در آنجا که از دیوانگان صحبت می کند. مثلاً در جایی، پادشاهی به خست زنی می رسد و از او می پرسد که این همه خست به چند؟ و او پاسخ می دهد که ترا ده خست بسنده است که کنایتی است از اینکه دوران تو سرانجام به پایان می رسد؛ یا پادشاهی به دیوانه ای می رسد و دیوانه چشم بر هم می گذارد تا او را نبیند. شاه می پرسد: چرا چشمت را می بندی؟ دیوانه می گوید: نمی خواهم تو را ببینم. شاه می گوید: من اولی الامر هستم و تو چگونه جرأت می کنی که با من این گونه سخن بگویی؟ دیوانه پاسخ می دهد که تو اختیار نفس خودت را نداری، پس چگونه اولی الامر می

می توانی بر دیگران حکم برانی؟ در یکی از شعرها خارکن پیری که پشته ای خار بر پشت دارد، به سلطانی می رسد. سلطان از او می پرسد که این پشته خار را از کجا آورده ای، مبادا که از زمین من آورده باشی. خارکن پاسخ می دهد: چون من مسلمانم، این پشته را از زمینی برگرفته ام که سلطانی و لاجرم حرام نباشد، آن گاه خطاب به او می گوید:

این همه ملک و ضیاع و کاروبار

کاین زمانت جمع شدای شهریار

مادرت از دوک رشتن گرد کرد

یا پدر از دانه کشتن گرد کرد؟

می بری مال مسلمانان به زور

گویا باور نداری تو به گور

مال و ملک می بیاید سوختن

پادشاهی از منت آموختن



قشرهای دیگر اجتماعی هم یا شاید بتوانیم بگوییم طبقه متوسط هم مثل پیشه وران، نانوائیان، قصابان، بقالان، عطاران با شیوه سخن گفتن، جامه پوشیدن و بعضی رفتارهای ویژه تا آنجا که شعر به عطار مجال می دهد، در آثار او خودی نشان می دهند. او همه اینها را در جامه حکایی بیان می کند و شاید در نهایت قصد بیان مفاهیم والای عرفانی را دارد اما از آنجا که درد دیگران را حس می کند و از آن رنج می برد، گاه که فرصتی می یابد، به این گونه مسائل هم اشاره می کند. طبقه فرودست یا اقشار فرودست هم در آثار او بسیار رخ می نمایند؛ مثلاً روستاییان را نشان می دهد با رفتار کوهیانه، ساده دلانه و گاه حریصانه با جامه های ژنده و حسرت مند که گاه نیز به شهر می آیند یا در پی درمان بیماری خود یا برای دیدار از شهر یا به جست و جوی کار؛ عطار با همدلی بسیار به دردمندی و بیچارگی اینها اشاره می کند و این شاید یادآور نامه های امام محمد غزالی

به سنجر باشد که در مکاتیبش مندرج است. او در آن نامه‌ها سنجر را سرزنش می‌کند از اینکه بر تن روستایی جز پوستی نمانده با مستی عیال گرسنه؛ و او را به باد ملامت می‌گیرد که تو چگونه رضا می‌دهی که اینها در این شرایط سخت و دشوار باشند و تو این چنین در جامه زربفت و با آسودگی و فراغ خاطر زندگی کنی. کارگران که البته تقسیم‌بندی امروز ماست و در آن زمان این اصطلاح نبوده، کناسان، حمالان، گورکنان و... در آثار عطار هویدا می‌شوند. مثلاً حمالان را نشان می‌دهد با جامه ژنده و بلبوی و خسته از کار و رنجور و حسرت‌مند که آرزوی مرگ دارند. طفیلیان و راندگان جامعه نیز در آثار او جای خودشان را دارند. مختشان، روسپیان، دیوانگان و دزدان و گدایان و... در آثارش رد پای خود را بر جای می‌گذارند و تا آنجا که مجال می‌یابد، همدرانه به اینها اشاره می‌کند. گاهی پیرزنان در راه، جلو پادشاه را می‌گیرند و او را انذار می‌دهند و از عاقبت ظلم می‌ترسانند. اما شاید زیباترین بخش مثنوی‌های عطار، از این دیدگاهی که من صحبت می‌کنم نه از جنبه عرفانی آن، همین مبحث دیوانگان باشد. دیوانگان در واقع چشمان پنهان جامعه‌اند، زبان خشم مردمان‌اند، زبان خشم عطارند که خطاب به ارباب قدرت و مکتت سخنانی می‌گویند و چون دیوانه‌اند از گرفت و گیر شرع و عرف و قانون معاف‌اند. بنابراین عطار شاید بهترین کسان را انتخاب کرده تا از زبان آنها بر آن همه بی‌عدالتی و نظام ناعادلانه اقتصادی - اجتماعی عصرش اعتراض، و از آن انتقاد کند. بسیاری از سخنانی که عطار می‌گوید گویای خشم مردم است که از زبان دیوانگان بیان می‌شود. گاهی اینها آن قدر خشمگین می‌شوند که حتی به کفر گویی می‌پردازند. یعنی چون مأمونی در جامعه نمی‌یابند که از آنها حمایت کند، نمی‌دانند خشمشان را در کجا فرو بریزند و بنا بر این به آسمان می‌چندند و با خدا دعوا می‌کنند؛ چنانکه دیوانه‌ای به صحرا می‌رود و گله گاوان بسیاری در آنجا می‌بیند، می‌پرسد این همه گاو، آن کیست؟ پاسخ می‌شود: آن عمید خراسان. باز اندکی که می‌رود گله اسبان و بعد گوسفندان بسیاری می‌بیند، می‌پرسد اینها آن کیست؟ می‌گویند: عمید خراسان؛ اندکی دیگر غلامان ماهروی آراسته را می‌بیند، می‌پرسد این همه مال کیست؟ می‌گویند: عمید خراسان! او خشمگین می‌شود و وقتی که به شهر می‌رسد، قصری سر به فلک کشیده می‌بیند، می‌پرسد این قصر آن کیست؟ جواب می‌شود که عمید خراسان! باز هم عمید خراسان؟ پس به خروش درمی‌آید و دستار ژنده‌اش را از سر برمی‌کند و به سوی آسمان پرتاب می‌کند و می‌گوید:

چون همه چیزی عمیدت را سزاست

در سرم این ژنده گر نبود رواست
حاصل کلام اینکه عطار دردمند است و با جامعه خود و مردمانش هم صدا و هم زبان است. عرفان او این گونه نیست که یک سره پای از زمین بر کند و به آسمان برود. او، به عنوان عارفی که تحمل بی‌عدالتی را ندارد به نظام بی‌دادرانه اجتماعی اطرافش اعتراض می‌کند و این اعتراض را از زبان بیچارگان و بی‌توانان سر می‌دهد و شاید در بسیاری از آموزه‌های عرفانی که بیان می‌کند، مثل فتاعت، ایثار، افلاس و... و یا اینکه می‌گوید دنیا مردار و سگ و خوک و اژدهاست، یا اینکه مردم را از حرص و طمع بر حذر می‌دارد، روی سخن با خداوندان زر و زور دارد، ورنه درویشان چیزی ندارند که از آنها بخواهد آن را ترک کنند و کنار بگذارند؛ بهترین شاهد این مدعا حکایت‌های عرفانی - اجتماعی اوست

که به ویژه در سه مثنوی **منطق الطیر**، **مصیبت‌نامه** و **الهی‌نامه** به فراوانی به چشم می‌خورد.

در حالی که از شوریده حالی می‌پرسند که نام مهین ذوالجلال چیست و او پاسخ می‌دهد که نان است:

گفت در قحط نشابور ای عجب

می‌گذشتم گرسنه چل روز و شب

نه شنودم هیچ جا بانگ نماز

نه دری بر هیچ مسجد بود باز

من بدانستم که نان نامِ مہینست

نقطه جمعیت و بنیاد دینست

از نظر عطار هر جا که فقر و بیچارگی حکمفرماست، بنیاد دین و

ایمان ضعیف می‌شود.

■ غلامحسین ابراهیمی دینانی: بحث دکتر صارمی برای من

بسیار جالب بود، چرا که بیشتر به عرفای ما از دید عرفانی و درویشی نگاه می‌شود، اما همیشه این پرسش مطرح بوده که عرفا برای جامعه چه کرده‌اند؟ در خانقاه، دور از جامعه نشسته‌اند و درد اجتماع نداشته‌اند. سخنرانی ایشان، نشان داد که این گونه نبوده است، سخنان ایشان شمه‌ای بود از آنچه عطار درباره «خلق خدا» گفته است، عطار به قطع و یقین در فتنه مغول حضور داشته، در مقابل آنها مبارزه کرده و به شهادت رسیده است. او مردی بود که در برابر ظلم می‌ایستاد و موضع خلقی و اجتماعی خودش را در جامعه مشخص می‌کرد حالا کلمه خلقی شاید چندان کلمه مناسبی نباشد، اما منظور من معنی مصطلح آن نیست. او در عین حال، محبت خلق داشت؛ درد اجتماع را می‌شناخت و به فکر چاره بود، نه تنها عطار بلکه همه عرفای ما این گونه بودند، این موضوعی است که کمتر در مورد آن کار شده است. خانم دکتر صارمی باید این میدان را باز کنند و دیگر محققان نیز باید در این زمینه کارهایی انجام دهند تا ما موقعیت اجتماعی عرفا را بشناسیم، نه اینکه فکر کنیم عرفا فقط در خانقاه نشسته بودند و به کارهای عرفانی مشغول بودند. آنها کسانی بودند که در مقابل مشکلات و کاستی‌های جامعه، زبان اعتراض داشتند. در فرهنگ غنی‌ای که اکنون در دست ماست، این اعتراض موج می‌زند. منتها کمتر به آن توجه شده است.

اما باز گردیم به پرسشی که مطرح شد و ببینیم که عطار در همین

دو کتابی که اشاره کردند چه مسائلی را بیان کرده است. آثار زیادی به

عطار نسبت داده‌اند که شاید بعضی از آنها از عطار نباشد، اما در اینکه

این دو کتاب حتماً از آن اوست، هیچ تردیدی نمی‌توان داشت؛ به نظر

من **مصیبت‌نامه** و **منطق الطیر** از بهترین کتاب‌های عطار است.

عطار زبان خاصی دارد و مطالب عجیبی را در دو کتاب یاد شده مطرح

کرده، که حالا من فقط از روی اسم این دو کتاب، وارد بحث می‌شوم.

منطق الطیر منطق پرندگان است، پرندگان سخن منطقی دارند.

مرغانی بودند که می‌خواستند راهی را طی کنند و به «سیمرغ» برسند، که

داستانش بسیار زیبا و مفصل است و بحث در مورد آن در مجال گفت‌وگوی

ما نمی‌گنجد، در هر حال طیر از نظر او «روح آدمی» است. چون هر دو

می‌توانند پرواز کنند؛ خاصیت پرندگی این است که می‌پرد و پرواز می‌کند،

غیر پرندگان نمی‌پروند و در بین موجوداتی که در روی کره زمین زندگی

می کنند، غیر از پرندگان که حدود معینی از فضا را در می نوردند، انسان هم پرواز می کند، اما پرواز انسان کجا و پرواز پرندگان کجا؟!

منظورم پرواز با هواپیما نیست، چون در هر حال بشر به کره ماه و مریخ هم رفته و این هم یک پرواز است، اما انسان پروازهایی دارد که هیچ سرعتی به آن نمی رسد و هیچ موجودی نمی تواند مسافتی را که انسان طی می کند، با پرواز روح طی کند، حتی در وهم نمی گنجد و حتی نمی شود تصور کرد که انسان تا کجا قدرت پرواز دارد و منظور عطار از پرواز، چنین پروازی است، منتها آن را از زبان مرغان به صورت داستان های زیبا بیان می کند، به همین دلیل اسم کتاب را **منطق الطیر** گذاشته که منظور او از «طیر» در اشعارش پرواز انسان است که به صورت «تمثیل» آن را به نحو زیبایی بیان می کند.

در مصیبت نامه همان طور که از نامش پیداست، مصیبت است، دردنامه است. این چه دردی است؟ عطار از چه مصیبتی صحبت می کند؟ این مصیبت هم خیلی عجیب به نظر می رسد. همان طور که اشاره شد عطار در مقابل مشکلات و مسائل اجتماعی می ایستد و با آنها مبارزه می کند، عطار مرد حق بود، مرد حق، دردمند است و کسی که به طریق حق دردمند باشد، برای خلق هم همین طور است و کسی که دردمندی حق را نداشته باشد، دردمندی خلق را هم ندارد و دروغ می گوید، یا تظاهر به دردمندی می کند؛ کسی حقیقتاً دردمند خلق است که دردمند حق باشد و عطار دردمند حق بود و دردمندی و حیرت از موضوعات مهمی است که در آثار عطار، مطرح می شود. این دو خصیصه از خصلت های آدمی است، هیچ موجودی دردمند نیست، فرشتگان هم دردمند نیستند، پرندگان و حیوانات هم درد ندارند، درد فیزیکی ممکن است داشته باشند، اما التیام می یابد. حیوانات که غصه ندارند؛ درد دارند، مریض می شوند، می میرند، سقوط می کنند، اما غصه ندارند. ولی آدم غصه دارد و دردمند است. (هم درد خودش و هم درد دیگران) و هم در مقابل عظمت هستی حیرت دارد. هیچ موجودی حتی ملانکه این خصلت را ندارند، اما انسان در مقابل عظمت هستی حیرت دارد. این یک مدخل است، حالا عطار می خواهد حیرت آدمی را در قصه هایش بیان کند. عطار به یک معنی از بزرگ ترین فلاسفه تاریخ بشر است، و از سوی دیگر دشمن ترین دشمنان فلسفه یونانی به شمار می رود. هیچ کس به اندازه عطار با فلسفه دشمنی نکرده و هیچ کس به اندازه او، فیلسوف نیست. حالا تناقض هم نمی گویم. آنچنان از فلسفه متنفر است که کاف کفر را بر فاء فلسفه ترجیح می دهد:

«کاف کفر جان به حق المعرفه

خوش ترم آید ز فاء فلسفه

چون که این علم لزج چون ره زند

بیشتر بر مردم آگه زند»

چنین خصومتی با فلسفه دارد، اما خودش بزرگ ترین فیلسوف است، تمام اندیشه هایش بر نظام هستی استوار است و این مسئله فرصتی می خواهد که جداگانه باید به آن پرداخت. او در برابر نظام هستی حیرت دارد. چرا؟ و چرا موجودات دیگر حیرت ندارند؟ بله، عطار عارف است و اهل عشق، شاید کمتر کسی به زیبایی عطار درباره عشق صحبت کرده اما حیرت، خصلت عقل است. آدم چرا حیرت دارد؟ چون عقل دارد. موجودی که عقل ندارد، حیرت ندارد. عاقل چرا حیرت دارد؟ برای اینکه تنها موجودی که مرز هستی را می شناسد، یعنی نیستی را می فهمد. مرز

هستی کجاست؟ مرز هستی، نیستی است. به قول حافظ:

«رهرو منزل عشقیم و ز سرحد عدم

تا به اقلیم وجود این همه راه آمده ایم»

ببینید که حافظ چگونه رندی می کند و می گوید می شناسد و تا به مرز هستی رسید، نیستی را می فهمد و وقتی این مسائل را درک کرد، تواضع به آن دست می دهد. تواضع مال همین جاست و اگر موجودی مرز خود را نشناسد، متواضع نیست و اگر اظهار تواضع کرد، دروغگو و ریاکار است. به واقع تواضع ندارد، چون خیلی ها از روی تکبر این عمل را انجام می دهند؛ برای اینکه کبرشان را نشان دهند، متواضع می شوند و متواضع ترین موجود خلقت، عقل است. کسانی که با عقل دشمن اند، به این خاطر است که عقل را نمی شناسند، آنها می گویند: «عقل متکبر است و فلاسفه متکبرانند»، حالا شاید یک فیلسوفی متکبر باشد، فلاسفه هم مثل انسان های دیگر، هم متواضع هستند و هم متکبر، ولی عقل متکبر نیست، چرا می داند که به مرز نیستی و عدم نمی رسد و هستی مرز دارد و این همان درک معنی امکان است.

حالا عطار، اصطلاحات فلسفی به کار نمی برد، اما لب مطالب «افلاطون»، «ارسطو» و «سقراط» را می گوید، و به مرز نیستی می رسد و عقل تواضع و حیرت می کند.

اسم کتاب **مصیبت نامه**، دردمندی انسان است. عطار طیب و دوا فروش بود، اما درد جسمی برایش مهم نبود. مصیبت، مصیبت حیرت و دردمندی حقیقت است. در کتاب **مصیبت نامه**، داستانی شروع می شود و به دنبال آن داستان های دیگر می آید. عنوان این نشست سالک فکرت است. بله درست است. سالک یعنی عارفی که سلوک می کند، صوفی سالک، کسی است که سلوک راه حق را انجام داده و می داند. سالک یعنی کسی که راه می رود، اما راه خدا و راه معنویت که سلوک است. عطار از سالکی صحبت می کند، که انسان است؛ اما نمی گوید فلان شخص سالک، یا عارف سالک یا عطار سالک، از مرشد خاصی صحبت نمی کند. حالا گفته می شود که، شاگرد «شیخ نجم الدین کبری» بوده است. اما حتی نمی گوید مرشد من سالک بوده است، می گوید سالک فکرت. قهرمان تمام قصه های **مصیبت نامه**، سالک فکرت است. فکر آدمی سالک راه حق است و سلوک می کند. حتی گاهی سالک راه شیطان هم هست. هر سالکی، هم می تواند الهی باشد و هم شیطانی.

به نظر من این کتاب اگر بالاتر از **منطق الطیر** نباشد، کمتر از آن نیست. کتاب **مصیبت نامه** کتاب بسیار مهمی است. سالک فکرت، از کجا شروع می کند؟ اول جنگی از درون شروع می شود و فکر در این جنگ درونی به صورت یک پیر ظاهر می شود، که این مرشد، بیرونی نیست، درونی است. اصلاً عطار حتی یک کلمه از مرشد بیرونی صحبت نمی کند. مسلماً بزرگانی بودند که عطار با آنها ارتباط داشته، اما یک کلمه از یک خانقاه یا یک مرشد معین اسم نمی برد، چون دکان حقه بازی باز می شود. یک کلمه از هیچ شخصی اسم نمی برد. فکر به حرکت درمی آید. فکر به ذات متحرک است. هیچ چیز به ذات به اندازه فکر متحرک نیست. گاهی حرکت جوهری «ملاصدرا» اینجا رنگ می بازد. حقیقتاً فکر «حرکت جوهری» را می شود از اندیشه های عطار دریافت. منتها ملاصدرا از ماده و هیولا شروع می کند و کل عالم را متحرک می داند، ولی عطار می گوید تنها چیزی که ذاتاً متحرک است و هرگز

ساکن نیست، فکر است. فکر لحظه‌ای سکون ندارد، حتی در خواب. در خواب، جسم انسان خواب است، اما فکر هم در آنجا فعال است. فکر لحظه‌ای درنگ ندارد و مرتب می‌رود. به کجا می‌رود؟ یک آموزه دیگری است که می‌شود درباره آن بحث کرد. اگر فکر همیشه سالک است، مقصدش کجاست؟ آیا راه پایان دارد یا نه؟ او پایانی در راه نمی‌بیند. درمندی از اینجا شروع می‌شود که برای راه، پایانی نمی‌بیند. دو باره یک مسئله دیگر اینکه این راه، راه انسان است به سوی خدا، یا راه خدا به سوی انسان است؟ حالا ممکن است فکر کنید چه تفاوتی دارد؟ این راه بی‌پایان است، حافظ در اشعارش اشاره‌هایی به افکار عطار داشته. (البته بسیاری از شاعران از عطار استفاده کرده‌اند، مولانا با صراحت عطار را پیشکسوت و مرشد خودش می‌داند) حافظ می‌گوید:

«با هیچ کس نشانی ز آن بی‌نشان ندیدم
یا من خبر ندارم یا او نشان ندارد»



این دقیقاً حرف عطار است. حالا عطار می‌پرسد راه انسان به سوی خدا یا راه خدا به سوی انسان کدام درست است؟ در شعری جواب می‌دهد که هیچ کدام. راه نه از انسان به سوی خداست و نه از خدا به انسان؛ خدا برای چه باید به سراغ انسان بیاید؟ من چطور می‌توانم سراغ خدا بروم؟ او می‌گوید، هر دوی اینها غلط است. می‌گوید راه از حق به حق است، نه از من به حق یا از حق به من و این راه، درست است. راه من اگر به سوی خدا باشد، همیشه منم و راه من تا من است، راه خدا نیست. درست است به سوی خدا می‌روم اما منم و به خدا نمی‌روم. راه خدا هم به سوی انسان، معنا ندارد. خدا همه جا هست، خدا همه جا هست و محیط است. خدا حرکت نمی‌کند که به جایی بیاید. پس هر دوی این راه‌ها، نامعقول است و راه واقعی از حق به حق است. حال باید در آن راه حرکت کنیم و این بسیار سخت است و درمندی همین جاست. تمام اساس فکر

سالک فکرت این است که، تن را به جان تبدیل کند، سالک فکرت چه کار می‌کند؟ او حرکت می‌کند، سالک فکرت تن را به جان و جان را به جانان تبدیل می‌کند، و در جانان نامتناهی است. حرکت جوهری عطار خیلی لطیف‌تر از ملاصدراست. «دریای جان» این یکی از موضوعات مهم فکر عطار است. مرحوم «ریتر» نام کتابش را **دریای جان** گذاشته و بسیار دقیق عمل کرده است. باید در دریای جان غوطه‌ور شد و به جانان رسید. اساس حرف عطار این است، از حق به حق. سالک فکرت اول به ملکوت می‌رود، سراغ جبرئیل می‌رود و از او می‌پرسد که راه چیست؟ اما جبرئیل سخنانی می‌گوید که او را قانع نمی‌کند، او به دنبال عزرائیل، میکائیل و همان طور دیگر فرشتگان می‌رود اما قانع نمی‌شود، به زمین برمی‌گردد سراغ جمادات، نباتات و حیوانات هم می‌رود و از همه آنها هم می‌پرسد و بالاخره به حضور پیامبران می‌رود، اول نزد حضرت آدم می‌رود و او سخنانی می‌گوید. اما در کتاب **مصیبت‌نامه** تفاوت حرف پیامبران با دیگران در این است که قدری لحن پیامبران فرق دارد. حیوانات، فرشتگان، نباتات و جمادات حرفشان را می‌زنند و تمام می‌شود، اما پیامبران حرفشان را می‌زنند و می‌گویند حالا بعد از من یک نفر می‌آید و به شما می‌گوید؛ سخن پیامبران متفاوت و معنی‌دار است، آنها بشارت به نفر بعدی می‌دهند یعنی حرف تمام نیست. ما گفتیم اما باز هم هست، تا به آخرین نبی می‌رسد. این سالک فکرت سرانجام به کجا می‌رسد؟

عطار بیش از هر کسی ظاهراً با فلسفه دشمنی کرده، اما او با عقل مأنوس است و عقلانی است. بیشتر از دیگران از عشق صحبت کرده، اما عقلانی نیز هست. مسئله عقل در آثار عطار خیلی مطرح است. عشق، همان طور که در داستان «شیخ صنعان» هم آمده است. شیخ صنعان چرا رفت خوک چران دختر ترسا شد؟ عشق او را به آن وادی کشید و شیخ صنعان را به خوک چرانی برد و اینها را عطار به خوبی بیان کرده، پس عطار عاشق است و عشق را می‌فهمد، اما به همان اندازه بلکه بیشتر برای عقل اهمیت قائل است. عقل مدار تکلیف است، اگر عقل نبود انبیاء هم نمی‌آمدند و تکلیفی بر بشر نبود. تکلیف کجاست؟ جایی که عقل است. مگر دیوانه تکلیف دارد؟ یا بچه نوزاد تکلیف دارد؟ مدار مسئولیت و تکلیف، عقل است و آن وقت یک حدیث می‌گوید، لازم به توضیح است که این حدیث در کتب شیعی آمده، عطار ظاهراً شیعه نیست ولی به احادیثی از کتاب‌های شیعی خیلی توجه داشته است. کتاب **تذکره الاولیاء** را بخوانید، با نام مبارک امام جعفر صادق (ع) شروع و با نام مبارک امام محمد باقر (ع) ختم می‌کند. جرقه‌هایی در اشعار عطار است که یک چیزهایی را نشان می‌دهد، اما شیعه به معنای مصطلح هم نیست، اما این روایت را از طریق شیعه نقل کرده که خداوند وقتی که عقل را آفرید «قال له اقبل فاقبل» گفت: بیا، عقل پیش آمد گفت: برو «فادبر» رفت. بعد خداوند گفت که: «به عزت و جلال خودم هیچ موجودی را به عظمت تو نیافریدم». این جمله بعدی حدیث است، عطار روی ادب‌ار و اقبال، مانور داده است که این «اقبل» چه بود؟ و «ادبر» چه بود؟ یعنی چه عقل آمد، اقبال کرد و بعد ادبار کرد. او می‌گوید دو خصلت عقل، آزادی و قید است. اصلاً عقل لغت عربی است؛ شاید در فارسی قدما ما به آن «خرد» می‌گفتند، خرد جاودان؛ عقل از نظر لغوی ریشه اشتقاقی‌اش از «عقال» است. عقال وسیله‌ای است که به زانوی شتر

می‌بندند، شتر را می‌خوابانند، عقل را به زانوبیش می‌بستند تا فرار نکند. عقل از عقل است، یعنی یک‌بندی به آدم می‌زند و آدم در قید قرار می‌گیرد. عقل زنجیر و قید است. این دو خصلت را عطار در عقل می‌بیند و می‌گوید، عقل هم گرفتار زنجیر می‌شود و غل پیدا می‌کند و هم خلاص می‌شود، تنها چیزی که می‌تواند از زنجیر خلاص شود، عقل است. موجودات دیگری که در زنجیر نمی‌توانند خلاص بشوند. هر موجودی قیدی دارد که در همان قید مانده است، یک حدی دارند که در آن حد می‌مانند و بالاتر نمی‌توانند بیایند، یک جماد، همیشه جماد، یک نبات، همیشه نبات و یک حیوان، همیشه حیوان است. شاید بگویید یک انسان هم، همیشه انسان است، اما انسان، انسان هاست. عقل ضمن اینکه در قید است، مرتب زنجیرها را پاره می‌کند و خلاص می‌شود و با این خلاصی‌ها تارهایی مطلق راه دارد و این راه بی‌پایان و سخت و دشوار است.

■ **احمد خاتمی:** در ابتدا لازم است که مقدمه‌ای در تبیین جایگاه منطق الطیر بیان کنم. در واقع آثار عطار متعدد است. آثاری منسوب به عطار است که تحقیقات نشان می‌دهد پایه و اساسی ندارند. یعنی علاوه بر دیوان و تذکرة الاولیاء که جایگاهی جداگانه دارند، چند مثنوی را قطعاً به عطار نسبت داده‌اند و حق هم همین است. این مثنوی‌ها عبارت‌اند از: اسرار نامه، الهی نامه، منطق الطیر و مصیبت نامه. در بین این چهار اثر، همان طور که از مطالب و محتوای آنها برمی‌آید، یک ارتباط منطقی، به ویژه بین الهی نامه، منطق الطیر و مصیبت نامه وجود دارد؛ پس این سه اثر را باید یکجا نگریست. اشاره شد به ارتباط بین منطق الطیر و مصیبت نامه. من این جمله را اضافه می‌کنم که قبل از مصیبت نامه باید از الهی نامه هم یاد کرد. بنابراین اگر بناست که سالک فکرت مصیبت نامه را بشناسیم، به نظرم باید بحث را از الهی نامه شروع کنیم. الهی نامه داستان خلیفه‌ای است که پسرانش را پند می‌دهد و آنها را به ترک تعلقات دنیوی و یافتن حقیقت دعوت می‌کند، تا اینکه در منطق الطیر همدرد جمعیت مرغان را رهبری می‌کند تا به بارگاه حقیقتی به نام سیمرغ برسند. بحث سیمرغ هم جای تأمل است که جبرئیل باشد یا تجلی ذات حق یا یک وجود مقدس متعالی. به هر حال این سیر در منطق الطیر ادامه می‌یابد و در مصیبت نامه تبدیل به سالک فکرت می‌شود. این سلوک با دقایق و لطایفی که در این کتاب وجود دارد، مثل انتخاب چهل گفت و گو در مصیبت نامه است که حکایت از تأثیرپذیری از فرهنگ دینی و چلّه‌نشینی دارد که بعدها در عرفان اسلامی و تصوف شکل گرفته، و نهایتاً به دریای جان و غرق شدن در دریای جان ختم می‌شود.

با وجود اینکه این سه مثنوی ظاهراً به هم پیوسته‌اند، اما به نظر می‌رسد ما در الهی نامه یک شکل شریعتی را، در منطق الطیر یک شکل طریقتی را و در مصیبت نامه یک شکل حقیقتی را از نظر سیر و سلوک عرفانی عطار می‌توانیم جست و جو کنیم. در واقع، الهی نامه بیانگر پیام‌های شریعت است. دنیا ستیزی و مسائلی از این قبیل در آن مطرح است. در منطق الطیر، بحث حرکت است و یا در حقیقت سیر و سلوک و گذر از وادی‌ها و هفت شهر عشق و گذراندن سختی‌های راه برای رسیدن به مرتبه‌ای که عطار از آن تعبیر به بقا در فنا می‌کند و در همین جا سخن را موقوف می‌کند که این بحث را ما باید در کتابی نو

طرح کنیم. بنابراین منطق الطیر یک کتاب ناتمام است. البته نه به این معنی که ابتدا و انتهای منطق الطیر قابل تصور و قابل تحقیق و بررسی نیست؛ بلکه مقصود این است که سیر روحانی و سلوک عرفانی عطار در منطق الطیر به پایان نمی‌رسد. خاتمه این کتاب، رسیدن به درجه و مرتبه‌ای از کمالات انسانی است که از آن تعبیر به بقا در فنا کرده‌اند و خودش حواله نموده که این را باید در کتابی نو توضیح دهیم و تبیین کنیم، که به نظرم آن کتاب نو، مصیبت نامه است. از نظر تاریخی و نیز از محتوای کلام عطار در مثنوی‌ها برمی‌آید که ترتیب زمانی هم درست است. یعنی الهی نامه، بر منطق الطیر مقدم است و منطق الطیر بر مصیبت نامه. البته در مصیبت نامه هم عطار - همان طور که استاد فرمودند - بحث را نبسته است.

بحث عطار در مصیبت نامه هم رسیدن به نوعی دیگر از فناست که این فنا در واقع غرق شدن، و غرق شدن هم در واقع آغاز یک حرکت و سیر در حق است که اشاره شد. بنابراین جایگاه منطق الطیر در آثار عطار، یک جایگاه خاص است. نمی‌توانیم منطق الطیر را مستقل فرض کنیم و به یک نتیجه قطعی برسیم. به نظر می‌آید این مسئله به خصوص برای جلسات علمی که می‌خواهند سلوک عطار را بررسی کنند، نیازمند نوعی ایجاد ارتباط منطقی بین این سه رساله است. بنابراین، الهی نامه را دوره شریعت ملاری و منطق الطیر را دوره طریقتی و تشویق به طریقت و مصیبت نامه را دوره حقیقتی باید دانست. البته باید به این نکته اشاره کرد که مصیبت نامه هم ادامه طریقت است. چون عطار خودش اعتقاد دارد که دستیابی به حقیقت مقدر نیست، بنابراین، مصیبت نامه هم مرحله دیگری است از نوعی فنای اولیه در نوعی فنای ثانویه، که در نتیجه احساس می‌کند باز هم کامل نیست؛ حرف‌ها هم هنوز باقی است؛ به چیزی که مطلوبش است، نرسیده و شاید همان دردی که اشاره شد، از همین جا ناشی می‌شود. یعنی عطار، علاوه بر دردمندی‌هایی که اشاره شد، یک دردمندی عرفانی هم دارد؛ یعنی یک فراق، یک هجر و غربت؛ و اتفاقاً از نظر روان‌شناسی هم این چنین به نظر می‌آید؛ به لحاظ اینکه عطار خودش وارد این سلک نشده است. عطار درست است که آثار عرفانی را تدوین کرده، اما هیچ نشانی از اینکه اهل کرامتی بوده و کاری کرده است و جریانی راه انداخته، وجود ندارد. خودش هم در تذکرة الاولیاء اشاره کرده است که ما از دوران کودکی به این جماعت یک علقه و علاقه‌ای پیدا کردیم و در واقع حکایاتی که نقل می‌کند، بیشتر براساس علاقه است. البته نمی‌شود در مایه‌های عرفانی عطار تردیدی کرد. اما اگر بخواهیم عرفان و تصوف را در شکل رسمی‌اش بررسی کنیم، به نظر می‌آید عطار هیچ جایگاهی در این حوزه نمی‌تواند داشته باشد و جای بحث است. بعضی گفته‌اند اویسی است؛ بعضی گفته‌اند مرید نجم الدین کبری است و... اینها بحث‌هایی است که چندان جدی قابل طرح نیست. به هر حال عطار در تدوین آرای عرفا و صوفیه و در تبیین سیر و سلوکی که به مذاق وی خوش می‌آمده، کوشیده و این کوشش‌های او بسیار مثمر ثمر و برای عرفای بعد از او معتبر بوده است. به نظرم عطار بیش از آنکه یک عارف باشد - که قطعاً بوده است و بنده ارادت به عرفان او هم دارم - نظریه پرداز در حوزه عرفان اسلامی است که در واقع با این آثاری که خلق کرده - به خصوص این سه اثر برجسته - توانسته است آن اندیشه‌های پراکنده‌ای را که در متون عرفانی

جسته و گریخته بوده و در حکایات و داستان‌ها نقل شده، به صورت مدون و مسلسل به هم پیوند زند و به نتیجه‌ای برسد.

البته نباید از یک نکته غفلت کرد که این کار - یعنی پیوستگی افکار و اندیشه‌هایی که عطار دارد - در گذشته قبل از او هم سابقه دارد. یعنی در آثار ابن سینا، ما **حی بن یقظان**، **رسالة الطیر و سلامان و ابسال** را داریم که هر سه این آثار هم در واقع یک پیوند معنوی و فکری دارند. آن جریانی که از **حی بن یقظان** شروع می‌شود، با **الهی نامه** می‌تواند قابل تطبیق باشد؛ آن مطلبی که در **رسالة الطیر** ابن سینا وجود دارد، در **منطق الطیر** عطار البته با تفاوت‌های کمی و کیفی دیده می‌شود، و آن نکته‌ای که در **سلامان و ابسال** که داستان دو برادری است که به فتنه زن ابسال کشته می‌شوند و به کمال و فنا می‌رسند در واقع مساوی با **مصیبت نامه** عطار است که به نظر می‌رسد با تحقیقاتی که شده و با تأملاتی که می‌شود در این زمینه کرد، بتوان دریافت که عطار در تدوین



این سه اثر **الهی نامه**، **مصیبت نامه** و **منطق الطیر** تحت تأثیر **حی بن یقظان**، **سلامان و ابسال** و **رسالة الطیر** قرار داشته است.

نکته‌ای که باید در باب **منطق الطیر** بگویم و نیز در باب **رسالة الطیر** امام محمد غزالی و ابن سینا، این است که مشرب عطار اصلاً با مشرب ابن سینا به لحاظ یک فیلسوف مشائی، و با غزالی به عنوان یک متکلم متعصب، البته متفاوت است. یعنی آن نتیجه‌ای که شما در **رسالة الطیر** ابن سینا و غزالی دارید، نباید انتظارش را در **منطق الطیر** عطار داشت. این طبیعی است؛ اما در همانجا، به هر حال شاکله قصه، داستان و سخن گفتن از زبان مرغان و سلوک به سمت ملک مرغان یکسان است؛ که حالا در **رسالة الطیر** ابن سینا ذکری از اینکه سیمرغ است یا عتقا ندارد؛ اما در **رسالة الطیر** غزالی هم این نام ذکر شده است. در واقع الهام‌گیری از داستان‌های ابن سینا و غزالی،

چراغ راهی برای عطار بوده که **منطق الطیر** را بپردازد. منتها **منطق الطیر** عطار از حیث کیفی و ماهوی قابل مقایسه با **رسالة الطیور** آن دو نیست. مادر **منطق الطیر** عطار به نتایجی دست می‌یابیم که این نتایج به هیچ روی در **رسالة الطیر** غزالی و ابن سینا به چشم نمی‌خورد و نیاز به ذکر شواهد و دلایلی دارد. آن چیزی که در **منطق الطیر** جالب است، این است که عطار عارفی است که با یک نگاه آگاهانه به اطرافش توجه دارد. یعنی عارفی است که علاوه بر سیر و سلوک و راهنمایی‌های موفق خودش در هدایت مریدان و علاقه‌مندان به سیر و سلوک، توانسته است با طرح داستان‌های کوتاه و بلند - داستان‌های دوبیتی تا داستان بلند «شیخ صنعان» که بیش از چهارصد بیت است - مشکلات و مصائب و ناراحتی‌های اجتماعی را مطرح کند. اما این ذهنیت که قصد عطار طرح مسائل اجتماعی است یا برای اثبات و استدلال همان مسائل عرفانی به داستان متوسل شده، و یا حتی عطار برای جذب اثر خودش و توسعه عمومی دادن به **منطق الطیر** و حتی در **الهی نامه** و **مصیبت نامه**، متوسل به حکایت شده است - بالای هشتصد و بیست بیت یا سی قصه و حکایت در آثار عطار ذکر شده است - ضمن اینکه همه اینها می‌تواند به لحاظ جامعه‌شناسی بحث شود و از نظر ادبیات اجتماعی، قابل تحقق و بررسی است، اما به نظر من به عنوان کسی که می‌خواهم به عطار از منظر عرفان توجه داشته باشم، نباید آن بعد عرفانی او را نادیده گرفت. یعنی اگر **منطق الطیر** را خلاصه کنید، شاید به پانصد بیت نرسد و این چهار هزار و چند بیتی که در **منطق الطیر** دارید، بقیه‌اش حکایات و داستان‌هایی که برای تأیید و تأکید مطلب خودش نقل کرده است. البته گاهی اوقات بی‌ربط است. به خصوص در **الهی نامه** حکایاتی وجود دارد که هیچ ربطی به داستان ندارد. اما شاکله کار این است. حتی وقتی که همدرد با بلبل که سمبول زیبایی‌پرستی است، صحبت می‌کند و از او می‌خواهد که همراه شود و او عذر خودش را بیان می‌کند که گل به عشق من شکوفاست و به من می‌خندد؛ همدرد جواب می‌دهد که او به تو می‌خندد و نه در تو می‌خندد. بعد این حکایت را بیان می‌کند که پادشاهی دختری چون ماه داشت و نتیجه داستان این می‌شود که آن فقیری که آمده و عاشق دختر پادشاه شده و با سگان او محشور شده است، وقتی که می‌خواهند او را بکشند، می‌گویند من آن روزی کشته شدم که تو به من خندیدی. برای چه به من خندیدی؟ می‌گویند من به بدبختی، ذلت و خواری تو که عشق من در دلت افتاده است، خندیدم؛ نه اینکه به تو خندیدم که تشویقت کنم. این حکایت کاملاً مرتبط است. اما گاهی این حکایات‌ها را تا سه، چهار یا پنج حکایت ادامه می‌دهد که از نظر ارتباط معنایی و منطقی، با حکایت اصلی یا شاکله اصلی **منطق الطیر** شاید سازگار نباشد.

نکته دیگر اینکه، این سه اثر - یعنی **الهی نامه**، **مصیبت نامه** و **منطق الطیر** - از نظر ساختار هم خیلی شبیه به هم هستند؛ به جز **اسرار نامه** که دوازده گفتار مستقل است. اما **الهی نامه**، **منطق الطیر** و **مصیبت نامه**، یک داستان کلی است که در دل آنها مسائل و حکایات مختلف دیگری مطرح می‌شود و گمان نمی‌کنم کسی در حوزه ادبیات منظوم فارسی این قدر قدرت در استفاده از حکایت و داستان داشته باشد، که به نظرم می‌رسد خیلی‌ها ساخته و پرداخته ذهن خود عطار است و بعضی هم حکایت مشایخ صوفیه که در **تذکره الاولیاء** جمع‌آوری شده است.

نکته دیگر این است که عقل ستیزی - همان طور که اشاره شد - در ادبیات عطار یک چیز متداول است و عقل ستایی هم در ادبیات عطار هست. اما جالب این است که در **الهی نامه** که بحث شریعت مداری عطار در آن بیشتر جلوه کرده است، عقل محترم تر است. در **منطق الطیر** به نظرم عقل ستیزی خیلی شدت می یابد و در **مصیبت نامه**، عقل گرایی منطقی می شود. یعنی در **مصیبت نامه**، خودش ظاهراً از عقل، تعبیر عقل جاهل و عقل متکبر دارد، و حالا آن نکته ای که اشاره شد، این است که عطار اصلاً در صدد رها کردن عقل نیست، و آن را به عنوان عقل متکبر یاد می کند. آن بحثی که می خواهد مطرح کند، عقلی است در دایره شریعت و سنت. در **مصیبت نامه**، عقل را فروتر از آنچه هست، عقل متکبر، و عقل را فراتر از آنچه هست، عقل جاهل می نامد. عقلی که به نظرم می آید عقل ستیزی در متون عرفانی، دلیلش همین است. دلیل عقل ستیزی مولانا این است که عقل می خواهد از مسیر و چارچوب خودش خارج شود. عقل ستیزی در متون عرفانی ما بیشتر بر همین مبناست. اما در **مصیبت نامه**، عقل گرایی عطار یک عقل گرایی معنادار و مبتنی بر قابلیت دفاع است. در **منطق الطیر**، این را رها می کند و عقل را به شدت می کوبد و در **اسرار نامه** ظاهراً جام جم، عقل است. جام جهان بین و جام گیتی نمای **اسرار نامه**، که خواسته یکی از پسران خلیفه است و در نهایت خلیفه با توضیحاتی که می دهد، به این نتیجه می رسد که تو طالب جام جهان نمایی و جام جهان نمای تو، همان عقل توست. بنابراین عقل را با ویژگی و خاصیت قابل ستایشی طرح کرده است.

□ اشاره شد که به نظر می رسد عطار بیشتر یک نظریه پرداز بوده و مدار کمی که هست، نشان نمی دهد که او مربوط به فرقه ای یا صاحب کرامتی باشد. آیا ممکن است کسی به ذات حق آشنایی پیدا کند و به مراتبی برسد، اما کرامت هایی را که با تمرین و تمرکز می توان به آن رسید، نداشته باشد؟ آیا این تناقض نیست؟

■ **خاتمی:** الزاماً لازمه عرفان طرح این نوع مسائل نیست. قصد من از طرح مسئله این بود که ما در احوال و آثار عطار هیچ نشانی از اینکه او به سلسله و فرقه ای منسوب باشد، نداریم و خودش هم پایه گذار فرقه ای نبوده است. مثلاً مولوی، مولویه را ایجاد کرده و یک جریان اتفاق افتاده است. اما بعد از عطار ما این مسئله را هم نداریم. اگر چه همه تحت تأثیر عطار قرار گرفته اند؛ اما او پایه گذاری فرقه و جریان صوفیانه را نکرده است. در حقیقت، عرفان یک مقوله شخصی است و تجربه های عرفانی، تجربه های شخصی است و ما نمی توانیم در آن زمینه اظهار نظر کنیم. حتی برای کسانی که به حسب ظاهر و رسم و رسوم ظاهری صاحب فرقه بودند، ما نمی توانیم ادعا کنیم که اینها عارف یا صوفی بوده اند. ممکن است ادای آن را در آورده باشند. ولی آنچه ما قطعاً

می توانیم نتیجه بگیریم، این است که عطار در حقیقت مدون افکار صوفیانه است. حالا یک بحث آن، بحث جمع آوری است که میراث گذشتگان را حفظ کند، یک بحث، بحث نوآوری در طراحی مسائل و مطالب است که در همین سه کتابی که اشاره شد، این نوآوری انجام گرفته است. این به هیچ معنا از ارزش شخصیتی عطار نمی کاهد. اگر عطار فرضاً وابسته به یک فرقه صوفیه هم بود، هیچ چیز به او اضافه نمی کرد. ما امروز به طور قطع می توانیم بگوییم عطار یک عالم، عارف و یک نظریه پرداز در این حوزه است. اینکه تجربیات صوفیانه داشته است، قبول می کنیم. اما اگر از ما پرسند آیا عطار را می توان صوفی به معنای رسمی اش در قالب تشکیلات معرفی کرد، به اعتقاد من عطار چنین جایگاهی ندارد؛ اما این از شأن او نمی کاهد.

نکته دیگر اینکه: به نظر ما توجه به این سه اثری که اشاره شد، عطار چهار رده فکری خودش را در آثارش تعقیب کرده: یک رده فکری او، سنت گرایی و پای بندی به سنت هاست که تقریباً هاله ای از آن در تمامی آثار وی به چشم می خورد. یعنی همیشه چهره عطار در همه آثارش چهره انسانی متدین و پای بند است. در آخرین مرحله سالک فکرت هم وجود پیامبر اکرم (ص)، دستگیر سالک فکرت است. یعنی همه حرف ها به شریعت محمدی ختم می شود. این جریان، پس زمینه آثار عطار است. جریان دیگر، عرفان زاهدانه است، که در **الهی نامه** نمود دارد. در **منطق الطیر**، هم عرفان عاشقانه را مطرح می کند و در **مصیبت نامه** به نظر می رسد عطار در صدد یافتن حقیقت و رسیدن به مقام وحدت و اتحاد است؛ اما نه به مفهومی که حلولیه بنان اعتقاد یافته اند.

این طبقه بندی نشان می دهد که عطار آگاهانه و با برنامه ریزی عمل کرده است. به همین دلیل من تعبیر نظریه پرداز عرفان نظری را مطرح کردم، و معتقدم که او در این بخش، زحمات فراوانی را تحمل کرده و به تحول جریان فکری صوفیه کمک بسیار نموده است.

□ **ما سه موجود در هستی داریم: موجوداتی که می دانند و می توانند؛ موجوداتی که رده پایین تر هستند و فقط می دانند و موجوداتی که فقط خبر دارند. آیا عطار که تا حدی دانایی دارد، از توانایی چیزی دارد؟**

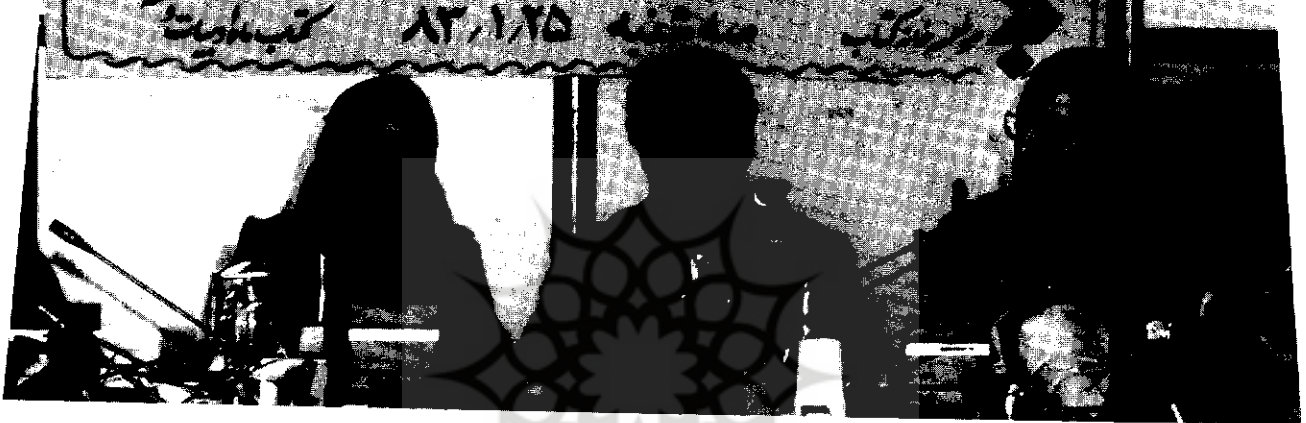
■ **خاتمی:** بحث دانایی و توانایی، هم در حوزه عرفان قابل تحقیق و بررسی است و هم در حوزه علم و فلسفه. یعنی ما این بحث را می توانیم تعمیم دهیم و خصوصیت به عرفان هم ندارد که فقط در عرفان و تصوف این موضوع را جست و جو کنیم. بسیاری از دانشگاهیان و استادان دانشگاه ممکن است که مطلع باشند، اما به حقیقت مسائل فلسفی دست نیابند. کسانی ممکن است در حوزه علم وجود داشته باشند که اطلاعاتی دارند و اینها را تعبیر به فضل کنیم؛ اما علم و رسوخ در علم، پیدا

یکمدریست و دومین نشست

ملکوت، پیری و سلوک عطار

به مناسبت پنجاه و یکمین نشست عطار نیشابوری

کتابخانه مکتب مطهری شماره ۸۳، ۱/۲۵ تبصرات



راضیه‌المرضیه و در واقع یک جاده دوطرفه نیست؟ چون به هر حال این دنیا عبث آفریده نشده و انسان باید به جایی برسد و اگر سرگردان در آن جاده باشد و این جاده دوطرفه نباشد، عبث می‌شود.

■ **دینانی:** معلوم است که بین خدا و انسان راه وجود دارد؛ اما عطار نکته‌ای را بیان کرده و می‌خواهد بگوید این راه را من به سوی خدا ترسیم نکردم؛ چون اگر من ترسیم کرده باشم، منیت من همچنان باقی است و مادامی که من، من هستم، وصل به حق ممکن نیست. خدا هم یک گوشه‌ای نیست که به طرفم بیاید. خدا همه جا هست و جایی خالی از حق تعالی نیست. بنابراین، این دو را نفی می‌کند؛ می‌گوید این راه هست؛ اما راه از خود حق به حق است. من باید جنبه حقانی بیابم که آن راه به منزل برسد.

□ جای چه پژوهش‌هایی در آثار عطار خالی است؟

■ **صارمی:** جای تصحیح کامل آثار عطار هنوز خالی است؛ جای تصحیح انتقادی آثار عطار. آرکی‌تایپ‌های آثار عطار بد نیست اگر بررسی شود و فکر می‌کنم هنوز جامعه‌شناسی ادبیات گام‌های آغازین را در ایران برمی‌دارد. آثار عطار از سوی جامعه‌شناسانی که به ادبیات واقف هستند، جای کار دارد و تقریباً هنوز درباره زبان‌شناسی و زیبایی‌شناسی آثار عطار کار نشده است.

نکرده‌اند، بنابراین، آن توانایی‌هایی که ما از یک عالم ربانی و روحانی سراغ داریم، شاید در آنها وجود نداشته باشد. در بحث عرفان و تصوف هم این طور است. یعنی بعضی‌ها عالم به عرفان‌اند و بعضی‌ها عامل به عرفان و معرفت هستند.

با توجه به آثار عطار، ما در علم عرفانی او هیچ تردیدی نداریم. در عمل به عرفان، دردمندی‌ای که نتیجه نوعی آگاهی توأم با معرفت است، در آثار عطار به خوبی مشهود است. یعنی در تمام آثار او یک نوع نگرانی و دلواپسی و دردمندی عارفانه - نه دردمندی‌هایی که بعد اجتماعی دارد - به چشم می‌خورد. این نشان می‌دهد که عطار به یک حقیقت درک معرفتی، و نه حقیقت حقیقتی، دست یافته است و این فقط در حوزه علم اتفاق نمی‌افتد؛ یعنی کسانی که به آثار نظری عرفان تسلط داشته باشند، قطعاً چنین حالی نمی‌یابند. این حال خوش عطار و این اظهار نگرانی و دلواپسی، حکایت از این می‌کند که انسان در برابر این وجود عظیم سر تسلیم فرود بیاورد و آن را فراتر از یک عالم به عرفان، بلکه یک عامل به عرفان صحیح و درست بداند، و اینکه گفتم، باور شخصی من است. من فکر می‌کنم اگرچه عطار در چارچوب عرفان رسمی و تصوف‌های تشکیلاتی نمی‌گنجد، اما یک انسان متعالی و برتر از انسان‌های زمانه خودش است.

□ **جایی که پرواز روح مطرح شد - که همان پرواز ملکوتی انسان است - بیان شد که مسیری وجود دارد که از انسان به خدا و از خدا به انسان نادرست است. آیا این همان استنباط**